

# در جست و جوی شریعت

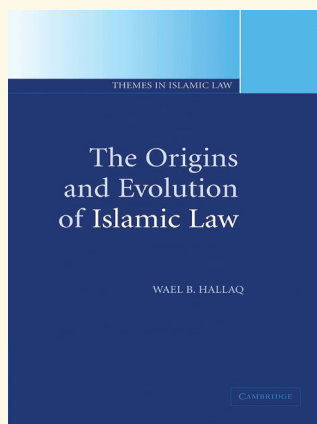
## نگاهی به سرچشمه های فقه اسلامی از منظر وائل حلاق



حمیدرضا تمدن

دبیر پرونده | دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشگاه امام صادق. پژوهشگر تاریخ فقه و اندیشه اسلامی معاصر

وائل حلاق، استاد شریعت اسلامی در دانشگاه کلمبیا، را چه در ایران و چه در جهان عرب بیش از هر چیز با کتاب جنجال برانگیزش یعنی دولت ممتنع می شناسند. اما آثار دیگری هم دارد که تا کنون کمتر مورد توجه قرار گرفته، ولی غفلت از آن ها فهم ناقصی از اندیشه وی به دست خواهد داد. حلاق در سال ۲۰۰۵ م کتابی با عنوان خاستگاه ها و تکامل حقوق اسلامی<sup>۱</sup> نوشت که بلافاصله توسط ریاض المیلادی به زبان عربی ترجمه شد و در سال ۲۰۰۷ م توسط انتشارات «دار المدار الإسلامي» منتشر شد. شاید در نگاه نخست چنین به نظر آید که این نوشته حلاق ارتباطی با نوشته های بعدی او نداشته و با دست کم در مقایسه با آن ها کم اهمیت باشد، اما مطالعه آثار بعدی او نشان می دهد که هسته اصلی اندیشه اش درباره شریعت، فقه و شرق شناسی را باید در همین کتاب جست و جو کرد. او در آخرین نوشته هایش بارها بر این مطلب تأکید کرده است که برداشت قانونی و فقهی از شریعت برآمده از مدرنیته و اتفاقات پس از آن در کشورهای اسلامی بوده و شریعت، در معنای پیشامدرن آن، هرگز محدود به امر قانون گذاری نبوده است. اینجا می توان پی برد که چرا حلاق به تاریخ شریعت، کارکرد آن در میان مسلمانان سده های نخستین و آمیختگی اش با سیاست، اقتصاد و دیگر ابعاد جامعه توجه نشان داده است. بر همین پایه می توان گفت که مبنای ارزیابی حلاق از کارکرد شریعت در دوران مدرن وضعیت نخستین است که پژوهش او در این اثر بر محور آن استوار است.



است، چراکه از منظر حلاق این علوم نمی توانند بی طرف باشند. بنابراین معتقد است که گرچه هدف آشکار تاریخ شناخت گذشته است، اما غایات دیگری هم در پس تاریخ نگاری نهفته است که البته لزوماً سرچشمه آن ها توطئه و دستبرد تاریخ توسط مورخ نیست، بلکه در این میان عوامل معرفتی نیز اثری شگرف دارد.<sup>۲</sup> می توان گفت که حلاق این کتاب و دو اثر دیگرش یعنی تاریخ النظریات الفقهیة فی الإسلام که در ایران با عنوان نادرست تاریخ تئوری های حقوقی اسلامی منتشر شده و السلطة المذهبية، التقليد والتجديد فی الفقه الإسلامی را با هدف نقد گفتمان شرق شناسی و دستاوردهایش در زمینه تاریخ شکل گیری شریعت اسلامی در چهار قرن نخست هجری به رشته تحریر در آورده است. این نگاه نقاد به گفتمان استشرافی نیز بر پایه چارچوب معرفتی معینی است. او معتقد است که گفتمان نقاد هم باید در برخی فرضیه ها و پیش فرض ها با گفتمان حاکم همسو باشد و در غیر این صورت هیچ گفت و گویی اتفاق نمی افتد.<sup>۳</sup> در اندیشه حلاق، تاریخ هم مانند سایر علوم انسانی پیوندی استوار با ایدئولوژی دارد که نباید از آن غفلت کرد. بنابراین به دنبال کشف انگیزه هایی می رود که به باور او سبب شده اند گفتمان شرق شناسی حاکم نه تنها قرن نخست هجری را دچار گسست تاریخی بداند، بلکه آن را دروغی بزرگ و ساخته و پرداخته مسلمانان تلقی کند.<sup>۴</sup>

نویسنده این سطور بر این باور است که شاید مهم ترین اشکال روش حلاق از همین جا آغاز می شود. چراکه او نیز همچون محمود شاگردگرچه گاه به درستی - سخن از انگیزه ها و اهداف شرق شناسی و مستشرقان به میان می آورد، اما عدم ارائه سند و مدرک کافی و یادست کم ارجاع به چند اثر که ادعا برای خواننده باورپذیر سازد موجب می شود که پاره ای از ادعاهایش از گمانه زنی فراتر نرود؛ برای نمونه حلاق معتقد است که مستشرقان دوگام مهم برای دست یازیدن به اهدافشان برداشته اند:

در گام نخست مدعی شدند که مسلمانان سده دوم و سوم هجری برای حل معضل گسست یادشده دست به جعل حدیث و ساختن احادیث نبوی زدند. از منظر حلاق، طرفداران این نگاه آخرین حلقه از جریانی هستند که در پی نفی پیامبری محمد (ص) هستند و از سوی دیگر، چون فضای اروپا به دلیل پذیرش حق اصالت ادیان به این عده از مستشرقان اجازه نمی داد اسلام را از اساس انکار کنند، به نقد حدیث

نخستین مخاطبان این اثر حلاق - چنان که خودش هم در مقدمه نوشته است - خوانندگان غربی و انگلیسی زبان هستند که به تاریخ اسلام تنها از دریچه نوشته های مستشرقان می نگرند. حلاق از این رو کوشیده تا تاریخ نگاری شریعت اسلامی را از بند رویکردهای شرق شناسانه برهاند و در سرتاسر کتاب، بی آنکه چندان نامی از مستشرقانی همچون شاخت، گلدتسیهر و کولسون به میان آورد، ادعاهایشان درباره سرچشمه های فقه اسلامی و تاریخ شکل گیری آن را به نقد بکشد.

او، در همین مقدمه، پذیرش کورکورانه ادعای یک جامعه یا فرهنگ درباره جامعه یا فرهنگی دیگر (خواه در قالب تاریخ ارائه شود و خواه در قالب هر کار دیگری که علمی نامیده می شود) را عین سادگی دانسته

مربوط به مرافعات آن دوران را به تصویر بکشید. باین حال او تلاش کرده است تا پیش از هر چیز معنای «مرحله شکل گیری» را روشن کند و نقاط تمایز این دوره از دیگر دوران‌ها را در یابد. بنابراین حلاق ابتدا به بررسی تصویری رایج پرداخته است که ناشی از تلاش‌های شاخت بوده است. طبق این تصور، دوران نخستین شکل گیری فقه تا پایان نیمه سده سوم هجری ادامه یافت و طی آن فقه اسلامی و مذاهب فقهی شخص محور شکل گرفتند.<sup>۱۵</sup> مهم‌ترین ویژگی‌های این دوران از منظر حلاق عبارت‌اند از:

- (الف) توسعه قضایی در کنار نظام فقهی.  
 (ب) تکمیل شکل گیری چارچوب‌های علم فقه (شرح کتب فروع).  
 (ج) شکل گیری علمی که به روش قانون گذاری، تأویل و تفسیر متون می‌پردازد؛ یعنی علم اصول.  
 (د) ادامه روند شکل گیری مذاهب فقهی.

او بر همین پایه معتقد است آنچه در نیمه قرن سوم اتفاق افتاد تنها شکل گیری نهایی این مذاهب و علم اصول فقه بود، نه آغاز شکل گیری آن. به هر حال، در نیمه قرن چهارم، هر چهار ویژگی اساسی پدیدار شد و آنچه قوام شریعت اسلامی به شمار می‌رفت نیز همان ظهور مذاهب فقهی و علم اصول فقه است.<sup>۱۶</sup>

حلاق این باور مستشرقان را که شبه جزیره پیش از ظهور اسلام و همزمان با آن به کلی از فرهنگ خالی بوده است هم ناشی از کمبود منابع می‌داند. این در حالی است که در نگاه او دستاوردهای فرهنگ عربی، چه بسا بیش از دیگر فرهنگ‌ها، مورد توجه اسلام بوده است و عرب حجاز از طریق کاروان‌های تجاری یا مبشران مذهبی با دستاوردهای فرهنگی سوریه و بین‌النهرین (هلال حاصلخیز) آشنا شده‌اند و پیش از اسلام نیز پیامبر (ص) و مردم این مناطق و فرهنگشان را می‌شناختند. البته مشخص نیست که چرا حلاق این بخش از باورهای مستشرقان را نتیجه کمبود منابع دانسته و بخشی دیگر را به انگیزه‌های آنان ربط داده است، به ویژه که پوشیده نیست ادعای خالی بودن شبه جزیره از فرهنگ و علم تنها برای آن است که اقتباس و گریته برداری اسلام از فرهنگ و قانون دیگر سرزمین‌ها اثبات شود. از همین رواد عامی شود که مسلمانان پس از مدنی شدن و استقرار امپراتوری خود از فرهنگ، قانون و علم هیچ چیز در اختیار نداشتند و بدین ترتیب به فرهنگ رومی-بیزانسی و فارسی روی آوردند و چنین شد که سوریه و عراق به دو معبر برای وارد کردن قانون سرزمین‌های دیگر تبدیل شدند.<sup>۱۷</sup>

بنابراین کوشش دیگر حلاق، در بخش نخست کتاب، ارائه تصویری درست از فرهنگ عربی پیش از اسلام به عنوان یکی از فرهنگ‌های مهم منطقه است. البته به نظر نگارنده مهم‌ترین اشکال اثر او، هم در این بخش و هم در سایر فصل‌های کتاب، عدم استفاده از منابع کهن تاریخی-جغرافیایی مسلمانان است و آنچه درباره غربی بودن مخاطبانش در مقدمه گفته است هم توجیه مناسبی در این زمینه نیست. او حتی هنگامی که برای نمونه نوشته‌های هویلند و کرونه را بر نوشته‌های دیگران ترجیح می‌دهد، درباره سبب این ترجیح هیچ نمی‌گوید و اساساً کتاب درباره مبنایش در ارزیابی و ترجیح منابع ساکت است.

البته نکته مهم درباره روش حلاق استفاده از علوم یا شیوه‌هایی است که به بندرت در تاریخ نگاری فقه مورد استفاده قرار می‌گیرند. او برای نمونه به اثر پدیری دینی-فرهنگی غسانیان از دو امپراتوری رومی-بیزانسی و ساسانی بر پایه داده‌های باستان‌شناختی و حفاری‌ها

نبوی روی آورده و مدعی شدند که اسلام چیزی جز گریته برداری از قوانین غیر عربی و غیر اسلامی ای نیست که همزمان با آن ظهور کرده‌اند.<sup>۱۸</sup> بنا بر ادعای حلاق، درست به همین سبب است که مستشرقان مدعی اقتباس و وام‌گیری اسلام از تمدن‌های رومی، یونانی و یهودی-به عنوان سه بن مایه تمدن غرب-شدند.<sup>۱۹</sup>

اوج این نگاه را می‌توان در یکی دیگر از پیش فرض‌ها و ادعاهای حلاق مشاهده کرد. او بر این باور است که هدف پنهان غرب از تثبیت و ترویج نگاه یادشده ایجاد پلی میان گذشته و اکنون است تا نشان دهد همان طور که در گذشته دست یافتن به پیشرفت تنها منوط به پیروی از تمدن غربی و مفاهیم آن بود، امروز هم تنها راه‌هایی از جمود و واپس ماندگی همین است.<sup>۲۰</sup> باوری وجود دارد که طبق آن صحرانشینان و نومسلمانان مردمی بیگانه از فرهنگ و مظاهر آن، مانند قانون، هستند. دیدگاه ضد مدرنیته حلاق او را بر آن داشته است تا این باور را ناشی از این نگاه بداند که همه گونه‌های فرهنگ نزد مسلمانان و نهاد‌های قانونی‌شان از فرهنگ امپراتوری‌های شمالی و به ویژه بیزانسی (حتی نه فارسی) اخذ شده و، همان طور که پیش‌تر چنین اتفاقی افتاد، امروزه هم این نیاز وجود دارد که مسلمانان همچنان از فرهنگ و ارزش‌های غربی وام‌گیرند تا بتوانند همبازی مدرنیته و مدنیت پیش برونند.<sup>۲۱</sup>

حلاق، در امتداد همین نگاه، تأکید بیش از اندازه مستشرقان بر نقش شافعی را در شکل گیری دو علم فقه و اصول به نقد می‌گیرد. این در حالی است که اندیشه تاریخی در آکادمیای غرب از قهرمان گرایی عبور کرده، ولی همچنان بر نقش بی‌بدیل شافعی اصرار می‌ورزد.<sup>۲۲</sup> او گرچه به نقش قابل ملاحظه شافعی در شکل گیری علم اصول و فقه اشاره کرده است، اما همزمان تذکر می‌دهد که این بدان معنا نیست که تا پیش از او هیچ کوششی در این زمینه‌ها انجام نگرفته است. حلاق، شافعی را یکی از عالمانی می‌داند که در انتقال فقه از دوران پیش از تدوین حدیث به دوران پس از آن مشارکت داشت، ولی همان طور که شاخت گفته است، نمی‌توان پختگی و علم شدن فقه را به او نسبت داد.<sup>۲۳</sup>

در نهایت گام دوم، که حلاق کوشیده است تا در اثر حاضر آن را به نقد بگیرد، اصرار مستشرقان بر سرعت شکل گیری شریعت اسلامی در دو قرن نخست است و مبنای آن همان ادعای مصادره آموزه‌های شریعت و قوانین یونانی، رومی و یهودی توسط اسلام است.

او شکل گیری موج تازه توجه به شریعت اسلامی و تاریخش را در ادامه شعار بازگشت به شریعت برای بازیابی هویت اسلامی می‌داند، اما معتقد است آثاری که سرچشمه‌های شکل گیری فقه اسلامی را بررسی کرده‌اند انگشت شمارند. به باور او حتی نوشته‌های شاخت و موتسکی، گرچه مدعی بررسی این سرچشمه‌ها هستند، نیز در این زمینه نتوانسته‌اند آنچه را که در عنوان ادعا شده است ارائه دهند.<sup>۲۴</sup> البته شایسته بود حلاق دست کم شاخص‌های تاریخ نگاری معیار درباره فقه نخستین را، که در این آثار وجود ندارند ولی در اثر حاضر یافت می‌شوند، ذکر کند چرا که به لحاظ موضوع و حتی روش تفاوت آشکاری میان کتاب‌هایی مانند خاستگاه‌های فقه محمدی<sup>۲۵</sup> نوشته جوزف شاخت یا خاستگاه‌های فقه اسلامی<sup>۲۶</sup> نوشته هارالد موتسکی با اثر وائل حلاق وجود ندارد، گرچه نتیجه گیری‌ها گاه متفاوت است.

البته حلاق بررسی این دوره را به دلیل کمبود منابع دشوار می‌داند؛ برای نمونه اسنادی در دست نداریم که بتواند عملکرد نخستین قضات و احکامشان را در دوره پارگرفتن فقه اسلامی نشان بدهد یا مسائل

**به باور حلاق  
 برداشت قانونی و  
 فقهی از شریعت،  
 برآمده از مدرنیته و  
 اتفاقات پس از آن در  
 کشورهای اسلامی  
 است.**

## به باور حلاق هدف پنهان غرب از بازگرداندن ریشه‌های اسلام به مسیحیت و... ایجاد پلی میان گذشته و اکنون است تا نشان دهد همان طور که در گذشته دست یافتن به پیشرفت تنها پیروی از تمدن غربی و مفاهیم آن بود، امروز هم تنها راه‌هایی از جمود و واپس ماندگی همین است.

ارمنی)، استفاده کرده تا تمایز قوانین دین اسلام با قوانین سایر ادیان را نیز نشان دهد.<sup>۲۵</sup>

خلاصه دیدگاه حلاق در این بخش چنین است که گراف است اگر فرهنگ خاورمیانه را یونانی و رومی بدانیم، بلکه به باور او عرب شبه جزیره پیش از اسلام سهم مهمی در شکل‌گیری فرهنگ و سنت‌های خاور نزدیک داشته و همین سنت‌ها بودند که پایه‌گذار فرهنگ بیزانسی شدند. از منظر او امروزه مشخص شده است که آنچه در گذشته به عنوان میراث یونانی شناخته می‌شد در اصل چیزی است که یونان از فرهنگ‌های محلی سامی در خاورمیانه به ارث برده است، نه بالعکس.<sup>۲۶</sup> به نظر نگارنده، شایسته بود که حلاق در این بخش یا خود نموده‌های این اثرگذاری را نشان دهد و یا دست کم به چند اثر مهم در این زمینه اشاره کند.

او در فصل دوم کتاب عملکرد قضاوت و نسبت آن با گسترش فقه اسلامی را بررسی کرده است. به بیان دیگر، او تحولات فقه اسلامی را در آیین عملکرد و احکام قضاوت کاویده است. به باور حلاق شاید بتوان عملکرد نخستین قضاوت مسلمان را اولین اقدامات در جهت گسترش مبادی قانون‌گذاری در اسلام و بهترین شاخص در این زمینه دانست.<sup>۲۷</sup> البته مهم‌ترین اشکال روش حلاق در این بخش محدودیت منابعی است که او از آن‌ها بهره گرفته، در حالی که گزارش‌هایی متفاوت با آنچه وی به آن‌ها استناد کرده است در دیگر منابع وجود دارد. عمده منابع مورد استفاده او در این فصل عبارتند از: اخبار القضاة از محمد بن خلف بن حیان و کعب و اخبار قضاة مصر از ابوعمرو محمد الکندی.

حلاق چنین نوشته است که فعالیت نخستین قضایان، از خلیفه نخست تا ابوموسی اشعری، بیش از هر چیز در زمینه امور اداری و اجرایی بوده است تا امور فقهی و دینی یا حل و فصل خصومت‌ها.<sup>۲۸</sup> البته به نظر او فرایند قضاوت‌های نخستین بسیار ساده، ابتدایی و به دور از استدلال‌های فقهی بوده است، اما با فاصله، احتمالاً در پاسخ به مستشرقان، تصریح می‌کند که عدم آگاهی دقیق قضایان نخستین از فقه اسلامی هرگز به معنای عدم وجود فقه در آن سال‌ها نیست، بلکه باید از این امر ادر انگیزه‌های والیانی جست و جو کرد که آن‌ها را انتخاب می‌کردند؛ مضاف بر آنکه بیشترین قضاوت حکم‌های با تجرید پیش از اسلام بودند که همه به قضاوت‌شان اعتماد می‌کردند.<sup>۲۹</sup> به باور حلاق نخستین انتخاب‌های قضاوت بی‌ارتباط با انگیزه‌های مدیریتی نبوده و در انتخاب آن‌ها این نکته مدنظر بوده که توانشان در مدیریت مناطق تازه حد است، باین توضیح که در مناطق گوناگون، جز سوریه که مرکز خلافت اموی بود، قضاوت تطبیقی از وظایف (از تأمین امنیت گرفته تا تدبیر امور مالی) را بر عهده داشتند؛ مثلاً عازب بن سعید در فسطاط هم امر قضاوت و هم مدیریت شرطه را بر عهده داشت. در واقع، تانیمه‌های حکومت اموی، معمولاً بین دو منصب قضاوت و امور نظامی جمع می‌کردند ولی به هر حال در حدود سال ۴۰ ق و در زمان خلافت معاویه طبقه‌ای به نام قضاوت، با وظیفه‌ای مشخص، پدیدار شد.<sup>۳۰</sup> پس از این دوران، قضاوت رفته‌رفته رنگ و بوی دینی یافت، ولی این بدین معنا نیست که قضاوت بر پایه قرآن انجام می‌گرفت، بلکه به جز احکامی مانند ارث، که احکام قرآنی آن از دوران ابوبکر و عمر مبنای عمل بود، احکام دیگر مانند شرب خمر تا مدت‌ها حتی توسط کسانی مثل شریح قاضی هم نقض می‌شدند. امری که نشان می‌دهد در آن زمان، به قول حلاق، توجهی نسبت به منظومه فقه اخلاقی وجود نداشت.<sup>۳۱</sup>

حلاق با بررسی عملکرد قضاوت نخستین منابع و مصادر

توجه نشان داده است.<sup>۳۲</sup> همچنین بر نقش قبایل و روابط تجاریشان تأکید کرده و نشان داده که در این بین بازارهایی مانند عکاظ و دومة الجندل هم نقش مهمی داشته‌اند. حلاق به نقش قبیله قریش در ایجاد یک شبکه تجاری گسترده تحت رهبری فُصی اشاره کرده که باعث شد مکه به دیگر سرزمین‌ها متصل شود.<sup>۳۳</sup> البته ارتباط قریش فقط با قبایل محلی شبه جزیره نبود، بلکه بیشتر قبایل خاور نزدیک را در بر می‌گرفت. بدین ترتیب قریش از طریق خمیان، تمیم و عبدقیس به صورت غیرمستقیم با فرهنگ ساسانی و شرقی، یعنی هند و آسیای مرکزی، آشنا شد و ارتباطش با غسانیان نیز آنان را به فرهنگ رومی-بیزانسی پیوند زد. همین امر حالتی منحصر به فرد در مکه پدید آورد و عناصر غربی که جزء قبایل آنجا نبودند هم جایگاه یافتند، و بدین ترتیب علم و هنر و صنعت هم به مکه راه یافت.

هدف حلاق از پرداختن به موارد یادشده بیان این مطلب است که اعراب شبه جزیره تنها عده‌ای صحراگرد و بدوی نبودند و در ارتباط با دیگر سرزمین‌ها با فرهنگ‌های گوناگونی آشنا شده بودند و حتی بعضی از شهرهای آن دیار از چند سده پیش از اسلام حیات شهری داشتند.<sup>۳۴</sup> بنابراین در چنین محیطی دو دسته قوانین وجود داشت:

۱. قوانین مربوط به نیازهای جامعه مدنی، زراعی و تجاری.
۲. قوانین مربوط به شرایط زندگی قبایل صحراگرد.

حلاق بر این باور است که دسته دوم از قوانین فوق بر پایه قوانین رایج پیش از اسلام بوده است؛ مثلاً مجازات قتل در بین‌النهرین معمولاً یا قصاص بود یا دیه (فرقی ندارد بدوی باشد یا حضری) و همین نیز توسط اسلام پذیرفته شد. صحراگردان هم در معاملات تجاری به قوانین رایج در خاور نزدیک پایبند بودند؛ قوانینی که احتمالاً به دوران بابلی و آشوری بازمی‌گردد یا ریشه در متون تلمودی و لحنیانی دارد (در شمال غرب جزیره) و در آن‌ها علاوه بر حقوق مالکیت اموال منقول و غیرمنقول به برخی مسائل جزایی هم پرداخته شده بود. بخشی از قوانین پیشین هم توسط اسلام تغییر داده نشد و به همان حالت گذشته باقی ماند؛ مثلاً احکام زراعی و پیمان‌های مالی و تجاری در اسلام تقریباً به همان شکل پیشین مورد پذیرش قرار گرفت. قراردادهای بیع که از دیرباز در خاور نزدیک متداول بود و از دوهزار سال پیش از میلاد رواج داشت نیز چنین بود؛ برای نمونه می‌توان به بیع عرایا و سلم اشاره کرد که از گذشته رواج داشته و در اسلام هم به همان صورت پذیرفته شد. از میان احکام جزایی نیز قسامه چنین بود.<sup>۳۵</sup>

حلاق کمی بعد به قانون ارث پرداخته و نشان می‌دهد توجه قرآن به زنان و دختران بیش از قوانین پیشین بوده و برای نمونه تعیین میزانی برای دختر (نصف پسر) ظاهرأ در شبه جزیره بی سابقه بوده است، گرچه این به معنای اقتباس صرف از احکام پیشین نبوده و تشریحات جدیدی در زمینه مجازات‌ها و سایر احکام نیز وجود داشت؛ برای نمونه مسئله عده یکی از این احکام جدید است که به احکام طلاق افزوده شد.<sup>۳۶</sup> نباید فراموش کرد که یمن هم از یک سده پیش از میلاد مسیح قانون پیشرفته‌ای داشته است. باری، همین ارتباط عرب شبه جزیره با شمال و جنوب باعث شد تا از فرهنگ قانونی و حقوقی این سرزمین‌ها مطلع شود.<sup>۳۷</sup> پیامبر اسلام (ص) هم که خود زاده یک محیط قبیله‌ای-تجاری بود ادیان آن منطقه و پیرامونش را می‌شناخت، به ویژه که یهودیت و مسیحیت در میان مردم شبه جزیره طرفدارانی داشتند و در یثرب برخی از قبایل یهودی بودند و در یمن نیز تعدادی قبیله یهودی و مسیحی نسطوری می‌زیستند.<sup>۳۸</sup> حلاق در این بخش از منابع غیراسلامی هم‌زمان با پیدایش اسلام، مانند نامه سبتوس (اسقف

+

**پی نوشت**

1. *The Impossible State*

2. *The Origins and Evolution of Islamic Law*

۳. نشأة الفقه الإسلامي و تطوره، ص ۱۰.

۴. همان، ص ۱۱-۱۰.

۵. همان، ص ۱۱.

۶. همان، ص ۱۱-۱۲.

۷. همان، ص ۱۲.

۸. همان، ص ۱۲-۱۳.

۹. همان، ص ۵۴.

۱۰. همان، ص ۱۳-۱۴.

۱۱. همان، ص ۱۶۹. برای یافتن توضیحات بیشتر درباره نگاه حلاق به نقش شافعی در شکل گیری علم اصول و فقه و نقد دیدگاه مستشرقان در این زمینه نک:

Hallaq, Wael (1993). "Was al-Shafii the Master Architect of Islamic Jurisprudence?". *International Journal of Middle East Studies*, Vol. 25, No. 4 (Nov., 1993), p 587-605 (19 pages). Cambridge University Press.

۱۲. نشأة الفقه الإسلامي و تطوره، ص ۲۲.

13. *The Origins of Muhammadan Jurisprudence*

14. *The Origins of Islamic Jurisprudence*

۱۵. نشأة الفقه الإسلامي و تطوره، ص ۲۲-۲۳.

۱۶. همان، ص ۲۴.

۱۷. همان، ص ۲۵-۲۶.

۱۸. همان، ص ۲۴-۲۵.

۱۹. همان، ص ۳۸-۴۱.


۲۰. همان، ص ۴۱. به نقل از:

KING, G. R. D, Settlement in Western and Central Arabia and the Gulf in the Sixth-Eighth Centuries A.D, The Byzantine and early Islamic Near East; 2: Land use and settlement patterns: (papers of the Second Workshop on Late Antiquity and Early Islam)

قانون گذاری را کتاب، سنت و رأی معرفی کرده است. در نگاه او سنت عبارت است از مفهوم عربی کهنی که نوعی سیره الگو به شمار می رفت؛ همان طور که پیش از اسلام، عرب شمال حضرت اسماعیل را به لحاظ شیوه زندگی فردی شایسته پیروی و الگوبرداری می دانستند. در واقع هر فردی که به استواری اخلاق و کاریزماتیک بودن معروف بود می توانست الگویی برای پیروی به شمار رود. او بر همین پایه منظور از سنن را در کلام نخستین قضات و همچنین خلفا کارها و نمونه هایی می داند که به لحاظ اخلاقی الزام آور بوده اند و این نشان می دهد که سنن طبیعت الزام قانونی نداشته اند. <sup>۳۲</sup> حلاق حتی اینجا نیز به سراغ منابع اسلامی نرفته و تعریف سنت را از منابع انگلیسی زبان ذکر کرده است. مضاف بر این او گزارش های موجود در همین منابع را هم در بست پذیرفته و آن ها را گزارش هایی قطعی پنداشته و بر پایه الفاظشان نتیجه گیری کرده است. <sup>۳۳</sup>

او به این نکته پرداخته است که سنت پیامبر (ص) پس از وفات ایشان تا تبدیل شدنش به دومین منبع تشریح پس از قرآن در سرآغاز قرن سوم فرایندی طولانی را طی کرد. پس از وفات پیامبر (ص) سنت او تنها یکی از سنت های موجود در آن منطقه بود و در تراجم قضات نخستین نیز سنتش چندان پررنگ نبوده است. <sup>۳۴</sup> بعدها نقل سخنان پیامبر (ص) توسط قضات نخستین و پدید آمدن مسئله حدیث سبب توجه بیشتر به سنت پیامبر شد. حلاق در این قسمت، احتمالاً باز هم ناظر به ادعاهای شاخت، بر این مطلب تأکید کرده است که اساساً بافتار اجتماعی و قبیله ای شبه جزیره به نحوی بود که اقوال گذشتگان اهمیت بسیاری داشت و نمونه هایی از رفتار خلفا در استناد به بلاغات یا نیافتن حکم در بلاغات نشان می دهد که چنین فرهنگی در آن منطقه وجود داشته است. همین امر نشان می دهد که چگونه برخی از اعمال پیامبر (ص) ریشه در سنن قدیم داشت، بی آنکه هدف اقتباس یا گره برداری در میان باشد. <sup>۳۵</sup>

حلاق در فصل های بعد، ارتباط گسترش فعالیت قضات و همچنین هیئت و ترکیب دادگاه ها را با استوار شدن مبادی علم فقه بررسی کرده است و سپس بخشی را به زمینه ها و نتایج پدید آمدن طبقه فقیهان در نسل ۸۰-۱۲۰ ق، ارتقای جایگاه احادیث نبوی و ظهور اصحاب حدیث و اصحاب رأی اختصاص داده است، زیرا کشمکش های میان این دو دسته اثری شگرف بر شکل گیری اصول فقه بر جای گذاشته است. در واقع از منظر حلاق کاوش در قرن سوم نشان می دهد که در این قرن صفات های اساسی یاد شده به شکل نهایی خود درآمد و منظومه فقه پیش از پیش گسترش یافت. <sup>۳۶</sup> در همین قرن بود که حدیث در پیکار با عنصر رأی پیروز شد و پیش از پایان این قرن شش مجموعه حدیثی پدید آمد. در پایان قرن نیز تغییر قابل توجهی رخ داد، زیرا بیشتر فقیهان در پی آشتی دادن دو عنصر حدیث و رأی برآمدند و سرانجام مسائلی که در پی ماجرای محنة و مخلوق بودن یا قدیم بودن قرآن پیش آمد بر امکان نزدیک شدن این دو گرایش افزود و سبب شد تا علم اصول فقه در نیمه سده چهارم هجری پاگیرد. <sup>۳۷</sup>

سرانجام حلاق قرن چهارم را تاریخ پختگی کامل مذاهب فقهی دانسته که در نتیجه پیدایش علم اصول فقه و گذار از حلقه های علمی به مذاهب شخصی و سپس مذاهب فقهی حاصل شده است. <sup>۳۸</sup> او فصل آخر را نیز به بررسی رابطه فقه و سیاست در سده های نخستین اختصاص داده است. 

**کوشش حلاق ارائه تصویر درست از فرهنگ عربی پیش از اسلام به عنوان یکی از فرهنگ های مهم منطقه است.**